



مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین المللی جغرافییدانان جهان اسلام (ICIWG 2010)

عوامل گسترش اسلام و تشیع در شبه قاره هند در قرون وسطی

راضیه نجاتی حسینی

دانشگاه پیام نور، واحد مشهد

Nejati_hoseini@yahoo.com

چکیده

در این مقاله بر آنیم تا به بررسی عوامل گسترش اسلام و تشیع در شبه قاره هند بپردازیم. با توجه به آنکه ایران و شبه قاره هند همسایگان قدیمی و برادران دیرینه بوده اند، اسلام و تشیع از دروازه های ایران به سرزمین هند وارد گردید و مذهب به زبان فارسی به اهل هند تعلیم شد. این مقاله ضمن نگاه اجمالی به نحوه ورود اسلام و تشیع به شبه قاره، به جستار عوامل و زمینه هایی می پردازد که بستر مناسبی برای فعالیت مسلمین و به خصوص شیعیان گردید تا آنها عزیز دیار خویش را که همانا اسلام و تشیع بود، به هندوستان سوغات برند. این مجال، گاه مناسبی می نماید برای بررسی عللی چون مهاجرت، زبان فارسی، نقش صفویان در هند و حکومت های شیعی در جنوب شبه قاره و... تا از هر یک از آنها پیوندهایی نو ظهور در عرصه اسلام و تشیع بر جهانیان عرضه شود. البته این گزارش تاریخی برهه ای را بررسی می کند که نقطه اوج این پیوند ها بوده است، قرون وسطی یا روزگار پس از حمله مغول تا پایان فرمانروایی مغولان در شبه قاره هند، عهد ظهور حکومت های شیعی و حضور علمای بزرگ ایرانی و مسلمان در هند که هر یک با وجود خویش کوه نوری شدند بر قامت هندوستان بزرگ. که اگر کوه نورشان به تاراج نادر رفت، در عوض ایرانیان صدها کوه نور به دیار هندوستان تقدیم نمودند تا نور خورشید اسلام و تشیع را بر فراز این سرزمین سبز به تالک در آورند.

کلید واژه ها: اسلام، تشیع، مهاجرت، زبان فارسی، ایرانیان، حکومت های شیعی، صفویان، تیموریان، دکن

The factors of spreading Islam in India in medieval age

Razieh Nejati Hoseini

Payame noor University, Mashhad

Abstract: In this article we are going to investigate the factors of spreading Islam and Shia in India. Regarding with Iran and India being old neighbors', Islam and Shia has entered India from Iran's gates and religion has taught to Indians in Persian language. This article besides having a synopsis look on how Islam and Shia entered India will look for factors and suitable backgrounds for Muslims and specially Shia's stir, to bring their land's dear which were Islam and Shia as souvenir to India.

This opportunity is a good chance to study some causes like immigration, Persian language, Safavids role in India and Shia governments in south of India... to offer new links in Islam arena and Shia field to universe. Off course this historic report will investigate an epoch that has been top in these relations and joins; Medieval age or after mogul attack till end of mogul empire in India, Shia governments emersions era and days of presence of great Iranian Muslim scholars in India, That any of them has been a glory mountain on India's stature. So if Nader pillaged their kooh noor, instead Iranians tendered hundreds kooh noor to India to glitter the sun of Islam and Shia on height of this green land.

Key words: Islam, Shia, immigration, Persian language, Safavids, moguls, Deccan

۱. چگونگی ورود اسلام به شبه قاره هند:

فرهنگ اسلامی از سه درگاه و در سه زمان به دست عناصر مختلف به شبه قاره هندوستان وارد گردید:

۱-۱. ورود صلح آمیز: در سده های آغازین هجری، بازرگانان مسلمان از سواحل جنوبی و غربی در هند

نفوذ نمودند و در سواحل مالابار و خلیج کامبایه، در گجرات و نواحی دکن دین اسلام را منتشر ساختند. نهر و در این باره می گوید: «مسافران از هر دو سو در رفت و آمد بودند و سفیران میان آنها مبادله می شدند. روابط بازرگانی و داد و ستد و مجموعه این ارتباطات طبعاً باعث شد تا هندیها با مذهب جدید اسلام آشنا شوند. به تدریج مبلغان مذهبی مسلمان نیز به هند آمدند و به نشر مذهب جدید پرداختند و مورد استقبال واقع شدند.» (نهر و، ۱۳۵۰)

برای ورود مسالمت آمیز اسلام به هند نمی توان زمان دقیقی را مشخص نمود. تنها می دانیم که تقریباً از سده نخست هجری آغاز گشت. پیش از آن سر توماس آرنولد (۱۳۵۸) از اعزام یک هیئت عرب به سند در سال ۱۵ رحلت پیامبر خیرمی دهد و این که قرن دوم هجری آغاز پیشرفت جدی اسلام در آن سرزمین بود. شبه قاره در آن روزگار به گفته پژوهشگر هندی از بعد سیاسی و مذهبی، بحرانی و نا آرام بوده است، و آماده پذیرش اسلام که با احکام ساده دینی و عقاید آزادی خواهانه برای سازمان دهی اجتماعی پا به عرصه ظهور نهاد. این شعارها اثرات عمیقی بر جامعه هند داشت. (تاراچند، ۱۳۷۴) برخی دیگر علت نفوذ صلح آمیز اسلام را در جنوب هند این نکته دانستند که بازرگانان عرب در پی کسب قدرت سیاسی نبودند و به این علت اصرار نداشتند تا هویت جداگانه خود را حفظ کنند و از آنجا که هنوز بحث برتری نژاد عرب در بین نبود این آرامش کمتر به هم می خورد. (تاپار، ۱۳۸۷)

فرمانروایان این مناطق برای توسعه فعالیت‌های تجاری و بهبود وضع اقتصادی منطقه خود، با مسلمانان همکاری می نمودند. نو مسلمانان بومی نیز از امتیازات و احترامی که بازرگانان خارجی برخوردار بودند، استفاده می کردند، در حالی که همین افراد قبل از پذیرش اسلام غالباً از جمله پایین ترین طبقات اجتماع هند محسوب می شدند. (آرنولد، ۱۳۵۸) توان گفت یکی از علل گسترش اسلام در هند، وجود نظام طبقاتی هندوها بود که به هیچ فرد متعلق به طبقات پایین اجازه نمی داد تا به طبقات بالاتر راه پیدا کند. از این رو قبول اسلام با شعار برابری و برادری برای آنان راهی بود تا از این بن بست طبقاتی نجات پیدا کنند. همین امر، موجب بهبود وضعیت اقتصادی و تغییر نظام اجتماعی هند می شد. (طاهری، ۱۳۸۰)

ابن بطوطه (۱۳۴۸) که در سده هشتم از مالابار دیدن کرده، از مساجدی که در طول سواحل برپا بود، سخن گفته است که هریک از آنان هسته جامعه با رونق مسلمانان بود. او به حضور بازرگانان مسلمان و زهاد ایرانی در بندر کالکوت و کولم اشاره کرده و از اعتبار زیاد آنها می گوید و از مساجدی یاد می کند که دارای اهمیت علمی زیادی بوده و نزد غیر مسلمانان نیز محترم شمرده می شدند.

۱-۲. ورود نظامی: گزارشهای مختلفی در این مورد در دست است. فرشته (۱۳۰۱ق.) قدیمی ترین آن را

مطرح می کند: «اولین کسی که از ارباب اسلام قدم در سر حد هندوستان نهاد در سنه اربع و اربعین (۴۴) مهلب بن ابی صفره از امرای کبار عرب بود که از حوالی مرو به کابل و زابل آمد و به هندوستان در آمده با کفار غزا کرده و در آن مدت بعضی از مردم هند جسته جسته به وحدانیت اله و نبوت رسالت پناه اقرار نموده، مسلمان شدند.»

گزارش دیگر حاکی از آن است که حجاج پسر عموی خود محمد بن قاسم را به سند فرستاد. او در ۹۳ق.

به سند و ملتان در آمد و با محاصره شهر توانست آنجا را بگشاید. (ابن خلدون، ۱۳۶۴) گزارش ابن خلدون گویا است که این جنگ برای مسلمانان بسیار پر سود بوده است. علی بن حامد کوفی (۱۹۳۹م) نیز به این سود سرشار اشاره می کند. در مجمل التواریخ نیز همین روایت آمده است. (بی نا، ۱۳۱۸)

نخستین فاتحان مسلمان، ایل و تبار خود را به صورت انبوه در شهرهای سند اسکان دادند. (رضوی، ۱۳۸۰) در این دوره گزارشهایی از پذیرش اسلام توسط برهمنان بومی که در سطوح بالای حکومتی شاغل بودند در دست است که برای حفظ مقامهای خود دین فاتحان را پذیرفتند. گفته شده است که محمد بن قاسم چند تن از نقبای طولای را به قبول اسلام واداشت. (کوفی، ۱۹۳۹م)

۱-۳. فتح گسترده سلطان محمود غزنوی: عامل سوم، حمله سلاطین غزنوی از ناحیه شمال غربی از آسیای مرکزی و خراسان و سواحل جیحون از سده چهارم به بعد بود که منجر به فتح بخش گسترده ای از هند شد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، بی نا، ۱۳۱۸، خواندمیر، ۱۳۶۲) سبکتگین سر دودمان غزنویان نخستین غازی مسلمان است که در سال ۳۶۷ق. از راه تنگ خیبر به شمال غربی هند هجوم برد و مساجدی بنا کرد. (فرشته، ۱۳۰۱ق.) با مرگ او در سال ۳۸۷ سلطان محمود (۳۸۷-۴۲۱) پسرش، بر تخت نشست و در سال ۳۹۱ق. به نام اسلام آهنگ تسخیر هند کرد و با لشکر کشیهای متناوب از سال ۳۹۱ تا ۴۰۱ق. پیشاور، ملتان و غور را فتح کرد و غنایم بسیار از طلا و نقره به غنیمت گرفت. به گفته فرشته (۱۳۰۱ق.) او در غور بسیاری از قرامطه ملاحظه را کشت، گویا آنان شیعه اسماعیلی بوده اند. او به حملات خود ادامه داد تا در سال ۴۱۶ق. معبد سومنات را که یکی از دوازده معبد مهم شیوایی در هند بود، ویران نمود. (خواندمیر، ۱۳۶۲، بی نا، ۱۳۱۸، نائینی، ۱۳۷۵)

پس از غزنویان، معزالدین غوری در سال ۵۶۸ق. آخرین بازماندگان غزنوی را مطیع خویش ساخت. او قطب الدین ایبک، یکی از غلامان خود را مأمور ادامه فتوحات کرد و قطب الدین نخستین سلطان اسلامی دهلی است. (منهاج سراج، ۱۳۶۳) از تاریخ فوت معزالدین یعنی ۶۰۲ تا ۹۳۰ ق. سی و چهار پادشاه مسلمان از پنج سلسله (سلاطین دهلی) در دهلی و نواحی اطراف حکومت کردند (بی نا، ۱۳۳۱)

۲. ورود تشیع به شبه قاره هند

به درستی نمی توان اولین زمان ورود شیعیان را به هند تعیین نمود، زیرا که این گروه معمولاً در اقلیت بودند و بطور عمده یکی از دلایل مهاجرت آنها دوری از حکومتهای سنی مرکزی و فرار از ناامنی بوده است، و معمولاً به تقیه متوسل گشته، و با عنوان مسلمان و نه شیعه به سرزمینهای جدید وارد می شدند، که هند نیز از این قاعده مستثنی نبود. با این حال در مورد ورود تشیع به هند روایاتی چند موجود است که به نقل آنها می پردازیم:

بنا به گفته ابن اثیر در الکامل (ج ۳، ۱۹۹۵م)، در زمان خلافت حضرت علی (ع)، نیروهای عرب از مرزهای سند عبور کردند و پس از فتح سیستان نظام اداری آن سامان را سامان بخشیدند. و باز به روایت همو، برخی مردم «جات» ارادتی عمیق به علی (ع) داشتند تا آنجا که او را خدا خواندند، که موجب برانگیخته شدن خشم امام علی (ع) شد. (رضوی، ۱۳۷۶)

رد پای دیگری که از روزگار اولیه تشیع در هند می توان جستجو کرد، سلسله شنسبانی است، که گفته اند جد آنها «شنسب» بوده که در قرن اول هجری به وسیله امام علی (ع) اسلام آورده و با امام پیمان وفاداری بسته است. او عهدی از امام گرفت که فرزندانش همیشه آن را با خود داشته باشند. (سراج، ۱۳۶۳، جعفریان، ۱۳۷۱) گفته می شود که فرمانداری ناحیه غور از طرف آن حضرت به شنسب تفویض گشته بود. (مطهری، ۱۳۸۶) در حالی که در زمان حکومت بنی امیه در سراسر قلمرو اسلامی، سب اهل بیت مرسوم بود، بنا به نوشته فرشته (۱۳۰۱ق.) این پادشاهی پیرو این روش نا پسند نگشت. کوههای غیر قابل صعود آن ناحیه باعث می شد که حکومت بنی امیه نتواند سلسله شنسب را مورد نظارت و تسلط قرار دهد. (رضوی، ۱۳۷۶) با ضعف امویان در این ناحیه، سند همچون خراسان و ماوراءالنهر مرکز قیام های شیعی و یا پناهگاه علویان و سادات و شیعیان گردید،

^۱ متعلق به شیوا یکی از خدایان هندو

بطوری که در زمان قیام ابومسلم امیر فولاد غوری حاکم غور، سربازانی اعزام کرد. (سراج، ۱۳۶۳، ابوالفرج اصفهانی، ۱۹۶۵م)

در سده سوم حضور شیعیان در مولتان رو به افزایش نهاد. با مهاجرت ابو عبدالله جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب، از حجاز به مولتان و پسران او و پیوند با خانواده های حکام محلی، تحرک این خاندان شیعی در شبه قاره بیشتر شد. (بی نا، ۱۳۱۸) اگر چه حضور آنها دیری نپایید و بعدا به جنبش اسماعیلیه پیوستند اما در قرن پنجم با حمله سلطان محمود (۳۸۷-۴۲۱) بسیاری از آنها قلع و قمع شدند. افراد باقیمانده، برخی به تصوف گراییدند، برخی مخفیانه به حیات خود ادامه دادند و عده ای شیعه اثنا عشری شدند. (فرشته، ۱۳۰۱ق.، رضوی، ۱۳۷۶)

نفوذ تشیع بامهاجرت و مسافرت انفرادی یا جمعی در طول سالیان دراز نیز صورت گرفت. این مهاجرتها غالبا بخاطر موانعی بود که دولتهای سنی مانند سلاطین سلجوقی و تیموری، در عراق و ایران برای شیعیان ایجاد می کردند. این جماعت را «تقیه» حافظ و ضامن بقا در میان جوامع بزرگ حنفی هند گردید. پس از آن که در هند مقیم شدند، در میان آنها رجال بزرگ، امرا و وزرا و شعرای بنام ظهور کردند. (حکمت، ۱۳۳۷)

به نظر می آید همانطور که اسلام از طریق سواحل جنوبی هند به شیوه صلح آمیز به شبه قاره برده شد، تشیع نیز تا حدی از این طریق نفوذ کرده باشد. ابن بطوطه (۱۳۴۸) در زمان حضورش در کولم از منطقه ای شیعی سخن به میان آورده: «که بزرگ آنان علاءالدین آوجی از اهل آوه عراق است که مذهب تشیع دارد. رفقای او نیز در همان مذهب اند و عقاید خود را فاش می دارند.» عدم تقیه آنها حاکی از قدرت و اعتبار آنها بوده است. پس از آن به آرامی شیعیان در هند گسترش یافتند، به طوری که در حکومتها صاحب پستهای کلیدی شدند و به تدریج در قرون دهم و یازدهم هجری، حکومت هایی در هند تأسیس کردند مثل بهمینیا (۷۴۸-۹۳۲)، عادل شاهیان (۸۷۶-۱۰۹۶)، قطب شاهیان (۹۱۸-۱۰۹۸) و نظام شاهیان (۸۹۵-۱۰۰۳) و....

به نظر می رسد اگر چه تشیع به سختی راه خود را به سرزمین هند گشود، اما توانست زیر بیرق لیاقت، جایی برای خویش بگشاید. چند قرن بعد در دوران اسلامی تشیع در بین هندیان و مهاراجه ها نفوذ کرده تعزیه ها در تکایا بر پامی شد و در مساجد نماز جماعت خوانده شده و در امامبارها عزا داری می کردند. در هر شهر یک نجف و کربلا درست کرده بودند. (یکتایی، ۱۳۵۳) اکنون نیز بزرگترین جامعه تشیع در خارج از ایران، شیعیان هند و پاکستان هستند. (احمد، ۱۳۶۷)

۳. عوامل گسترش اسلام و تشیع در هند

در این بخش به بررسی عوامل نشر و بسط اسلام و تشیع پس از حمله مغول در شبه قاره هند خواهیم پرداخت که با تدقیق در این عوامل رابطه علی و معلولی آنها هر چه بیشتر نمایان خواهد شد. چندی از مهمترین این عوامل عبارتند از:

۳-۱. مهاجرت

مهاجرت همواره یکی از عواملی بوده که سبب انتقال مذاهب، فرهنگها، پیشه ها و زبانها و ... گردیده، به ویژه در موضوع مورد پژوهش، مهاجرت جایگاه ویژه ای در گسترش اسلام و تشیع در هند دارد. به علت همسایگی ایران و شبه قاره هند و شرایط جغرافیایی و سیاسی این دو سرزمین، مهاجرت ایرانیان به هند صورتی دیرینه و تاریخی به خود گرفته و حتی پیش از اسلام، مهاجرت، رشته پیوند این دو سرزمین برادر بوده است. چون مسلمانان در سده اول هجری، از طریق دریاها جنوب با کشتیهای تجاری به سواحل آن سرزمین وارد شدند و همچنین غازبان مسلمان در اواخر همان سده به سند رسیدند، همگام با ایشان همه جا عالمان نیز جان و تن به سفر و هجرت می سپردند. (حکمت، ۱۳۳۷) به ویژه که گهگاه عرصه آزادی در سرزمین های سنی مذهب آن روزگار بر آنها تنگ می شد، و برای دوری از مرکز فتنه در دورترین نقاط از جمله هند توطن می گزیدند، چنانکه

رد زیدیان را تا سند می توان پی گرفت. اقیانوس هند به عنوان مسیر تجاری، خلیج فارس را به جنوب هند متصل می کرد، اما این مسیر، محل گذر مهاجران و اندیشه های آنان نیز بوده است. نفوذ شیعیان به شبه قاره چون سایر مسلمانان از یمن و عراق عرب و بلاد ایران یا از راه دریا به جنوب هند و یا از راه خشکی به شمال صورت گرفت. (Cole, 1989)

برخی منابع موجود گواهند، گر چه این کوچها پیوسته ادامه یافته اما در مواقعی مانند حمله مغول و تیمور و یا اوضاع آشفته داخل ایران این موج بالا می گرفته و حالت گروهی پیدا می کرده است. (ارشاد، ۱۳۶۵) و در این بین مهاجرت شیعیان ایران صورت چشمگیر تری داشت. پروفیسور ماساشی هانه (۱۳۸۲) معتقد است گر چه مهاجرت از فلات ایران به شبه قاره هند پدیده ای منحصر به یک دوره زمانی معین نیست اما گویایین روند، پس از تأسیس سلسله های اسلامی در شبه قاره رشد و اهمیتی ویژه پیدا کرد. مهاجران از ایران در سده های هفتم و هشتم در دربار سلاطین دهلی نقش چشمگیری ایفا می کردند. با این همه روشن است که قرن دهم، شاهد آغاز دوره ای جدید در تاریخ مهاجرت به هندوستان بود. شمار ایرانیانی که به هندوستان می رفتند فراوان و شامل گروههای مختلفی بودند.

عالمانی که بخاطر فشارها و ناسازگاری روزگار به هند رفتند و در آنجا به دور از حکومتها ره وارستگی پیش گرفتند، کمتر نامشان در تاریخ ثبت شده است. عالمانی را که می توانیم به استناد منابع موجود شناسایی کنیم، افرادی هستند که در کانون و یا حاشیه دربار جذب شده اند. (ارشاد، ۱۳۶۵) بنابراین آنچه از منابع تاریخی رهگیری می شود، می تواند مشتبی باشد نمونه خروار که بر صفحات تاریخ راه یافته است.

علل مهاجرت: پس از این مقدمه بجاست که علل مهاجرت به شبه قاره هند را مورد بررسی قرار دهیم:

۱. سختگیری و خشونت سیاسی دولتها؛ فشار دستگاہهای حاکم سنی اعم از امویان و عباسیان بر شیعیان و سادات و علویان به ویژه در سده های آغازین اسلام سبب پراکندگی بسیاری از سادات و علویان تا دوردستها و از جمله هند گردید. سند محل امان برخی از این سادات و علویان بودو حتی برخی از خاندانهای شیعی به همین علت در این ناحیه ساکن گردیدند، و از مهاجران شیعه استقبال می کردند نظیر «شنسبیان» (فرشته، ۱۳۰۱ق). مهاجرت سادات به آن دیار یکی از زمینه های نفوذ تشیع در هند است. سادات غالباً شیعه بوده و با مهاجرت خود به هر منطقه، تشیع را بسط می دادند. (حداد عادل، ۱۳۷۹) مثلاً هواخواهی از علی (ع) و اهل بیت در میان مسلمانان کشمیر به واسطه ورود سید محمود سبزواری و خاندان سادات بیهقی تقویت گردید. (رضوی، ۱۳۷۶)

۲. حمله غزنویان به هند: با حمله سبکتکین (۳۹۷ق.) و محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱) پسر او که چندین بار به هند لشکر کشیدند و غنایم بسیار آوردند، چندی از سربازان و سرلشکران جهت حفظ مناطق تسخیر شده در آن سرزمین ماندند و حکومت غوریان هند را تشکیل دادند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ارشاد، ۱۳۶۵) هجوم سلطان محمود به هند باعث شد اسلام و فرهنگ ایرانی به مقیاس وسیعی در این سرزمین گسترش یابد. مسلمانان زیادی در پی فتوحات سلطان محمود به هند رفتند و در آنجا ساکن شدند. (نائینی، ۱۳۷۵)

۳. حمله مغول به ایران: به دنبال یورش مغول در سده هفتم/سیزدهم، هزاران دانشمند و نویسنده و هنرمند و صنعتگر ایرانی از سرزمین خود که عمدتاً "خراسان بود، فرار کرده به هند رفتند. (ارشاد، ۱۳۶۵) حملات مغول به شهرهای خراسان در سال ۶۱۷ق. چنان سنگین و وحشیانه بود که هرات را در ۸ روز ویران کردند، در حالی که سلطان محمد خوارزم شاه ۱۱ ماه جنگیده بود تا توانسته بود آن را فتح کند. (سراج، ۱۳۶۳)

همیشه یکی از پیامدهای جنگ مهاجرت مردم است به ویژه در حمله گسترده مغول. میرخواند (۱۳۸۰) نیز به آن اشاره می کند که «وقتی خبر غلبه لشکر بیگانه در خراسان شیوع یافت سلطان محمد خوارزمشاه به اهالی مرو مثالی فرستاد که: متجنده و سپاهیان و صحاب اشتغال استیمان به قلاع کنند و دهاقین و سایر خلائق که استطاعت نقل و تحویل نداشته باشند در مکان خویش مقام سازند.» از این فرمان، امر به مهاجرت نیز برمی آید. او سپس از مهاجرت بعضی از مردم یاد می کند.

Cole (1989) معتقد است که با حمله مغول به ایران، نخبگان ایرانی، شعرا و مردان نظامی، به جنوب هند یا دکن سرازیر شدند و اغلب آنها شیعه بودند. همین عاملی شد تا جنوب هند در قرن دهم/ شانزدهم هم از بعد سیاسی و هم فرهنگی وابسته به ایرانیان گردد.

۴. استقبال و حمایت سلاطین هند از مهاجران: با از بین رفتن حکومت دهلی در اثر حمله تیمور، سلسله های مستقل در ایالات مختلف برای رونق دادن به میراث دینی و فرهنگی از اعراب و ایرانیان و اهالی ماوراءالنهر برای اسکان در آن مناطق استقبال میکردند و علمای آنها را اکرام نموده در مناصب مهم می گماشتند. (رضوی، ۱۳۷۶)

در دوره خلجیان (۶۸۹-۷۲۰) سادات بسیاری به هند رفتند و در این سرزمین بسیار مورد احترام بوده اند. (فرشته، ۱۳۰۱ق.). علاوه بر خلجیان، در دوره شاهان تغلقی (۷۲۰-۸۱۵) نیز از عالمان استقبال می شد، در عصر محمد شاه تغلق (۷۲۵-۷۵۲)، این حمایت به اوج می رسد چنانکه ابن بطوطه (۱۳۴۸) در وصف آن می گوید: «محمد شاه غریبان را بسیار گرامی می دارد و مناصب عالی و مشاغل مهم را به آنان می سپارد و او فرمان داده که غریبان را در هندوستان به نام «عزیز» بخوانند و این کلمه مانند اسم خاص و علم درباره آنان استعمال می شود.» فرشته (۱۳۰۱ق.) و نگارنده تاریخ مبارکشاهی نیز از بخشش محمد شاه به غریبان چندان که هرگز ندیده بودند، سخن گفته اند. (سرهندی، ۱۳۸۲) در روزگار او، موقعیت و اعتبار عالمان شیعه افزوده گشت. علاقه او به حکمت و فلسفه باعث شد، عده ای از شیعیان که در فلسفه و معقولات دانش اندوخته بودند، از نزدیکان سلطان شوند و چنان بر او تأثیر گذاشتند که وی به آن دسته از عقاید و اعمال اهل تسنن که با دلیل و منطق سازگار نبود، شک و تردید پیدا کرد. (برنی، ۱۸۶۲م)

عهد فیروزشاه تغلق (۷۵۲-۷۹۰) هم دوره ای از اوج این منش بوده است (خورشاه، ۱۳۷۹) بدایونی (۱۸۶۸م) می گوید در زمان او چندان مردم از ولایت خراسان و عراق و سمرقند به امید بخشش سلطان آمدند که در این دیار به غیر از ایشان طایفه دیگر کم به نظر می آمد. این رویه مهاجر پذیری در سلطان نشین های دکن نیز دیده می شد.

۵. عوامل سیاسی دافع: گاهی شرایط پر آشوب داخلی و گاهی روش نسنجیده پادشاهانی چون دودمان سلجوقی، صفوی (۹۰۵-۱۰۷۸) و نادری، عوامل نیرومندی برای برانگیختن افرادی به کوچ از ایران بودند.

در عصر صفوی نبردهای اولیه شاه اسماعیل برای تأسیس سلسله صفویان از جمله عوامل مهاجرت مردم آن نواحی در سالهای مذکور به شمار می رفت. رشته جنگهای او از سال ۹۰۷ق. تا سال ۹۱۳ ادامه داشت. (اسکندر بیک منشی، ۱۳۳۴) رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی نیز یکی از عوامل کوچ این دسته به ویژه به هند بوده است. گرچه صوفیان قدرت خویش را به کمک قزلباشان و صوفیان به دست آوردند اما به تدریج جبهه فقاقت در برابر تصوف را تحکیم کردند. (جعفریان، ۱۳۷۰) و به صوفیان محبوب تنگ گرفته و از این سیاست حمایت نمودند. شاه طاهر یکی از همین مشایخ بود که به همین علت مجبور به مهاجرت به هند گردید. جعفریان (۱۳۷۲) نیز در توضیح مکافات نامه، بیان می کند که صوفیان با طرفداران آنها (صوفیان) حتی با کسانی که تمایلات عارفانه محدودی نیز داشتند، برخوردهای خشن کردند. حمله های ازبکان هم از جمله علل دیگر مهاجرت بود. (بیک منشی، ۱۳۳۴)

۶. منش ایرانیان: فرهنگ متعالی ایرانیان به کسانی که در جستجوی جلب حمایت دربارهای سلطنتی مغولان در شمال هند و یا عادل شاهیان و قطب شاهیان و نظام شاهیان در دکن بودند، امتیاز ویژه ای بخشید. به همین دلیل اغلب آنان به گرمی از سوی این دربارها پذیرفته می شدند و مناصب مهمی پیدا می کردند. (ماساشی هانه، ۱۳۸۲) اگرچه در عهد اکبر شاه، تلاش شد تا به جای ایرانیان، تورانیان و افراد سایر ملل به کار گرفته شوند، اما به علت عدم توانمندی و یا نداشتن قابلیت های ایرانیان، باز از این رای صرف نظر گردید و دوباره جز اندیشه ایرانی به کار نیامد. شاید گویا ترین توضیح را در این مورد را بتوان از زبان دکتر ضابط (بی تا) نقل کرد: «متفکران

دانشمند شیعه در هند بطور چشمگیری علوم و فلسفه را غنا بخشیدند، از آغاز تاریخ اسلام تا پایان قرن هجده بیشتر متفکران شیعی در هند مهاجران ایرانی بودند. از پایان قرن هجده شیعیان تولد یافته در هند، غنی ساختن حیات فکری کشور را آغاز کردند. در نتیجه تاریخ حیات فکری شیعیان در هند، همان تاریخ مهاجران ایرانی است که آمیزه ای از بهترین آثار فکری کشور خود را با فرهنگ و جامعه هندی فراهم آوردند. پیشرفت، ترویج و اشاعه اسلام، تشیع و تصوف اسلامی علاوه بر دیگر عوامل مرهون کوششهای علما، عرفا و مبلغان ایرانی و کتابهای فارسی نیز می باشد.»

۲-۳ نزدیکی با ایران و زبان فارسی

هر چند این دو عامل در هم تنیده و با هم آمیخته اند و به سختی می توان آنها را از یکدیگر جدا کرده و مورد تحلیل قرار داد اما این مبحث را می توان از دو منظر بررسی نمود: عنصر ایرانی و زبان فارسی.

۱-۲-۳ عنصر ایرانی

نزدیکی ایران و هند، روایتی است قدیمی که شاید شرح آن به دوران پیش از تاریخ می رسد. ایرانیان و هندیها در واقع از نژاد «آریا» (هندواروپایی) منشعب شدند. پس از آمدن آریاییها به آسیا، پامیر محل سکناي آنها گردید. این برادران آسیایی پس از زندگی در کنار هم برای قرن‌ها، به تدریج بخاطر افزایش جمعیت و کمی جا ناچار به مهاجرت شده و هر یک به سویی رفتند. این نژاد مشترک زمینه تاریخ و علایق مشترک را فراهم آورد. (سلیمی، ۱۳۷۲، ارشاد، ۱۳۶۵) نهرو (۱۳۶۱) در باره نفوذ فرهنگ ایرانی می گوید: «ایران فرانسه شرق بوده است و زبان و فرهنگ خود را در میان همسایگانش رواج داده است. برای همه ما هندیان این نفوذ ایرانی میراثی مشترک و گران بهاست.»

پادشاهان ساسانی به دنبال شگفتی های شبه قاره هند که به سرزمین عجایب شهرت داشت، بوده و در زمان آنان، آثاری در زمینه پزشکی، اختر شناسی، قصه ها و افسانه ها و نیز قواعد بازی های نظیر شطرنج از هندوستان به ایران آورده شد. (دریایی، ۱۳۸۳) داریوش اول هخامنشی در ۵۱۲ ق.م به هند یورش برد و ایالت سند را تسخیر و راه ارتباطی جدید هند را به غرب سند مرتبط کرد و علوم، زبان و فنون بسیاری از آن طریق به هند راه یافت. (پیرویان، بی تا) و همچنین هرج و مرج و نا امنی اوضاع ایران در زمان اشکانیان موجب شد تا علما، هنرمندان و فرهیختگان بسیاری از ایران به شبه قاره هجرت کنند. (تفهیمی، ۱۳۸۳)

با ظهور اسلام در شبه قاره، میراث فرهنگی جدیدی بر پایه ی زبان فارسی و آیین مقدس اسلام موجودیت یافت، که طی دوران حکمرانی سلسله های مسلمانان در بستر زمان، با ارتباط بیشتر ایرانیان و مردمان شبه قاره روز به روز تقویت گردید. (امیری، ۱۳۷۴)

ابن بطوطه (۱۳۴۸) می گوید: «همه خارجیان را در هندوستان خراسانی می نامند» پس اکثر خارجیان مقیم هند، ایرانی بوده اند، با ذکر اینکه که خراسان بزرگ در قرون میانه منطقه وسیعی از ایران و افغانستان و تاجیکستان را شامل می شد. این اشارات گواه آن است که حضور ایرانیان در دربارها و یا به عبارتی طبقه بالای جامعه هند بسیار چشمگیر و فراگیر بوده است که این چنین از آنها یاد می شده و زبانشان به کار می رفته است.

ایرانیان مورد احترام هندیها بوده و به گواه اوراق تاریخ، نقش آنها در تشکیل دولتهای مسلمان و تأسیس میراث فرهنگی شبه قاره بسیار مهم و اساسی است. به طوری که ایرانیان مهمترین عامل معرفی و نشر اسلام در سرزمین هند شدند. به عنوان نمونه؛ سلسله تیموریان با کمک گرفتن بابر از شاه اسماعیل (۹۰۵-۹۳۰) برای دفع ازبکان سر آغاز گرفت و سپس همایون (۹۳۷-۹۶۳ ق.) فرزند بابر، با کمک شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴)، توانست بقای این سلسله را تأمین کند. بنابراین ایرانیان حق داشتند در اعتبار امپراطوری مغول سهیم باشند. (سوکوما رای، ۱۳۸۳) حکومتهای شیعی دکن نیز با عناصر ایرانی پا به عرصه نهادند و به رشد و بالندگی رسیدند.

۲-۲-۳ زبان فارسی

از منظر زبانی شبه قاره هند رابطه عمیقی با ایران دارد. بیش از پنج قرن (از آغاز حکومت ترکان غوری تا پایان حکومت مغولان تیموری) زبان فارسی، زبان رسمی دربارهای هند بوده است. بسیاری از نخبگان مسلمان کتابهای سانسکریت با موضوعات طب هندویی، فلسفه، نجوم و ریاضی را برچیدند و به فارسی ترجمه کردند. مدارس آموزش فارسی مورد توجه هندوها بود و برخی طبقات هندو به واسطه نشر آثار فارسی و جذب آرای کامل تر به فرهنگ هند خدمت نمودند. (sinha, 1949)

بنابراین قرون وسطی، قرون زبان مشترک هند و ایران گردید و موسم یک مذهبی و هم آیینی بوده است. می دانیم که مهم ترین شواهد قابل اعتماد در جهت نشان دادن نفوذ دو فرهنگ در یکدیگر، در زبان آنها منعکس می شود و زبان بار ارتباط و نفوذ آن دو را می نمایاند. (سلیمی، ۱۳۷۲) پس ظهور زبان فارسی در شبه قاره، سمبل نفوذ فرهنگی و دینی ایرانیان در هند است و ارمغان این استیلای فرهنگی از سوی ایرانیان، اسلام و تشیع بوده است. بالاخص پس از صفویه که حکومتهایی شیعی در هند تأسیس گردید و عمدتاً علمای ایرانی شیعه در هند توطن می گزیدند و بعداً آنها خود شاگردانی تربیت کردند میراث دار تشیع که این نسل و نسل بعدی پایه گذار تشیع بومی در هند گردید.

بسیاری از کتب تاریخی هندیها و آثار ادبی و مذهبی آنها به امر سلاطین هند برای استفاده هرچه بیشتر به زبان فارسی برگردانده می شد. بدایونی (۱۳۸۰م) مورخ هندی عهد اکبر، می نگارد: «تمثال رای بکرماجیت را که هنود تاریخ خود را از او می نویسند به حکم حضرت شاهنشاهی، از هندویی به فارسی ترجمه نموده، نامه خرد افزا نام نهادند.» گواه تاریخ به ظهور فارسی در هند را می توان در کتب تاریخی آن دوره دید که به زبان فارسی نگارش یافته است. کتب مهمی که به شخصیتهای سیاسی تقدیم شدند و برخی از آنها به امر سلاطین هندی به رشته نگارش درآمدند. گفته می شود هر ملت به تاریخش شناخته می شود و با از بین رفتن تاریخ، یک ملت هویت خود را از دست می دهد. تاریخ شبه قاره هند از قرن دوم تا دوازدهم هجری عمدتاً به زبان فارسی نوشته شده است. اینها همه گواه این است که فارسی زبانی فراگیر، علمی، دینی و دارای ارزش بالای اجتماعی بوده است. از سال ۶۰۲ تا ۹۳۲ق خاندان های «سلاطین دهلی» بر شبه قاره حکم راندند. اینان یا ترک تبار یا افغانی بودند ولی زبان رسمی و دیوانی ایشان فارسی بود. (انوشه، ۱۳۷۵)

زبان فارسی و غزنویان (۳۲۸-۵۶۸ق): با هجوم سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱) به هند، اسلام و فرهنگ ایرانی در این سرزمین گسترش یافت. چون اسلام از ایران به هند نفوذ یافته بود، هندیها از راه زبان فارسی، معانی و آیات قران را آموختند. اولین بار علمای ماوراءالنهر فتوا دادند که رواست تفسیر طبری به زبان فارسی ترجمه گردد و به همین دلیل زبان فارسی، زبانی دینی نیز شناخته شد. این فتوا در مقدمه ترجمه فارسی تفسیر طبری، گویای آن است که مردم آن دیار، اسلام را جز در زبان فارسی نمی فهمیدند (حکمت، ۱۳۳۷)

زبان فارسی در عهد سلاطین دهلی: بسیاری از هندوان در عهد غوریان قبول اسلام کردند. (سراج، ۱۳۶۳) یکی از امیران غور در سال ۶۲۰ق. بعد از ویرانی بتخانه ها، مساجد و مدارس و خوانق بیناد کرد. به نظر می آید این اقدام در جذب دانشمندان فارسی زبان مؤثر بوده باشد. از جمله شعرای فارسی زبان این روزگار شهاب مهمره بدایونی بوده که او را استادالشعرا خوانده اند. (بدایونی، ۱۸۶۸م)

با ظهور سلسله مملوکان دهلی (۶۰۳-۶۸۷) مرکز ادبی ایرانی از لاهور به دهلی انتقال یافت. (سلیمی، ۱۳۷۲) فضلائی مانند محمد عوفی مؤلف لباب الالباب و منهج سراج مؤلف طبقات ناصری جزو درباریان غوریان بودند. امیر خسرو دهلوی و میر فخرالدین عمید از شاعران مطرح آن دوره اند (بدایونی، ۱۸۶۸م) سلطان علاءالدین خلجی (۶۹۶-۷۲۵) معروفترین پادشاه ادب پرور سلسله خلجیان بود که تمام مصاحبین وی اهل فضل و ادب بودند. از جمله امیر خسرو، که او را سعدی هند می نامند (سلیمی، ۱۳۷۲)

شاهان تغلق از پشتیبانان زبان فارسی و حامی دانشمندانی چون ضیاءالدین برنی و شمس سراج عقیف بودند. (تفهیمی، ۱۳۷۲) فیروزشاه شرح کارهای خود را به فارسی در مجموعه «فتوحات فیروزشاهی» آورده است

(انوشه، ۱۳۸۰) ابن بطوطه (۱۳۴۸) که در این عهد به هند سفر کرد، در شهر «امجری» صحبت زنان هندی را به زبان فارسی روایت کرده است که شنیدن فارسی از زبان یک زن هندو بیانگر شیوع زبان فارسی در بین مردم آن دوره است.

اسکندر لودی در زمان فرمانروایی خود طی اقدامی جدی در امر تعلیم و تربیت، فرمانی داد که به موجب آن زبان فارسی یا زبان دیوانی در سطوح پایین اداری نفوذ کرد و جانشین زبان هندی شد. (احمد، ۱۳۶۸) تنها در این دوره بود که سیاست آموزشی هدفمندی برای تدریس فارسی از سوی حکومت ارائه گردید. در زمان اسکندر و پسرش، زبان عامه مردم دهلی و سپاهیان آنها فارسی بود. (امیری، ۱۳۷۴)

زبان فارسی در عهد تیموریان (بابریان): در سال ۹۳۲ ق. ظهیرالدین محمد بابرشاه (۹۳۲-۹۳۷) با غلبه به ابراهیم لودی سلسله تیموری (۹۳۲-۱۲۷۴) را تأسیس کرد. اعیان او مدت ۳۵۰ سال بر شبه قاره هند سلطنت کردند. (فرشته، ۱۳۰۱ ق. حکمت، ۱۳۳۷) این سلسله از قدرتمندترین سلسله های مسلمان شبه قاره محسوب می شد و دوره مغول، عصر طلایی زبان و ادب فارسی در هند است.

در همین زمان بود که در بین خانواده های تحصیل کرده، دانستن زبان فارسی نشانه تجدد و فرهنگ گردید و درباریان غالباً به زبان فارسی با هم سخن می گفتند. (آفتاب اصغر، ۱۳۶۴) بابر مردی اهل فضل و ادب و کمال بود و به فارسی نیز شعر می سروده است. (فخری، ۱۹۶۸ م) بعد از بابر پسر بزرگش، نصیر الدین محمد همایون (۹۳۷-۹۶۳) نیز از علوم حکمت و ریاضی آگاه و به دو زبان ترکی و فارسی شعر می سرود. (فرشته، ۱۳۰۱ ق.)

جلال الدین محمد اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) جلال سلسله تیموریان را به منتهای کمال رساند. در روزگار او بسیاری از آثار قدیمی هند به دستور او توسط شیخ فیضی، ملک الشعرا دربار هند به فارسی ترجمه شد. بابرنامه که شرح خاطرات بابرشاه بود و به زبان ترکی نگارش یافته بود در عهد او به وسیله خان خانان ولد بیرم خان، همدم و همراه شیعی همایون شاه به فارسی ترجمه شد. و به نقل فرشته (۱۳۰۱ ق.) نسخه فارسی در میان مردم متداول گشت. یعنی پیش از آن، این اثر مهم ناشناخته مانده بود.

نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۵-۱۰۳۶) نیز، سنت پدرش را حفظ نمود، او توزک جهانگیری یا جهانگیر نامه را که شرح وقایع روزگار اوست به زبان ساده فارسی نگاشته است. در عصر جهانگیر به علت نفوذ خانواده نورجهان همسر مورد علاقه او و ملاحظه خود او از شاه عباس اول، تمام ایرانیانی که صاحب کمالات بودند، مورد استقبال قرار گرفتند. نورجهان یا نورمحل که نام ایرانی او مهرالنساء است، دختر غیاث بیگ مهاجر به هند، بانویی متنغد در دربار جهانگیر بود که در حیات سیاسی و مملکتداری او نیز بسیار مؤثر بوده است. پدرش غیاث بیگ «اعتماد الدوله» لقب گرفت و آصف خان برادرش نقش پررنگی در تاریخ تیموریان هند ایفا کرد. نورجهان، دوش به دوش قدرتمندترین مردان دربار از جمله «محبت خان» به تدبیر امور می پرداخت. (لمب، ۱۳۸۷) در روزگار شهاب الدین شاه جهان (۱۰۳۶-۱۰۷۶) نیز شعر و شاعری در هند رواج کامل داشت. عمارت تاج محل در آگرا برای آرامگاه همسر محبوب او ممتاز بیگم دختر آصف الدوله (برادر نورجهان) ساخته شد.

به تصریح عزیز احمد: «اگرچه جهانگیر و شاه جهان سنیانی ثابت قدم بودند اما به علت تأثیر نورجهان، ملکه زیبا و با فضل ایرانی وی و خانواده نیرومند او و جناح ایرانی دربار، تشیع کلاً خود را به مثابه تنوعی معنوی- فرهنگی در میان نخبگان شمال غربی هند، تثبیت کرد.» (احمد، ۱۳۶۷)

اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸-۱۰۶۹) آخرین پادشاه مقتدر تیموریان در شبه قاره بود. وی که به علوم دینی اهمیت می داد، سمت ملک الشعرا را منسوخ کرد. وی سیاست دینی سختی را در پیش گرفت در پی آن نسبت به شاعران بی رغبتی نشان داد. (سدارنگانی، ۱۳۵۵)

زبان فارسی و سلاطین مستقل جنوب شبه قاره: همزمان با سلاطین دهلی که قلمروشان گاه تنها دهلی و برخی نواحی مجاور و گاه بیشتر از پنجاب تا دکن را در بر می گرفت، خاندان های سلاطین مسلمان

محلی در برخی ولایات مانند کشمیر و دکن (بهمنیان و سپس خاندان قطب شاهیان، عادل شاهیان، نظام شاهیان) فرمان می راندند.

بهمنیان (۷۴۸-۹۳۲) از مهمترین سلسله های مستقل هند به شمار می آیند، در سراسر دکن و جنوب هند به مدت صد و هشتاد سال دوام آوردند. زبان دربار آنها، زبان فارسی بود، در آموزشهای اولیه به شاهزادگان، بوستان سعدی آموخته می شد. (فرشته، ۱۳۰۱ق) برخی شاهان بهمنی به این زبان شعر می سرودند و از شاعران فارسی زبان و شیعی نشان استقبال گرمی به عمل می آوردند، نظیر آذری اسفراینی که بهمن نامه را سرود، آنها مروج زبان فارسی و عربی بودند. (تاپار، ۱۳۸۷) البته شرح انگیزه این ترویج در جای خود بسیار حایز اهمیت است. بهمنیها شاهانی با گرایش های شیعی بودند که ایرانیان در حکومتهای آنها نقش به سزایی داشته و گاه وزنه های سنگینی در رونق بخشیدن به تشیع بوده اند. یکی از این نخبگان خواجه محمود گاوآن بوده است. خاندان بهمنی از زمان احمدشاه (۸۲۵-۸۳۹) در سلک طرفداران شاه نعمت الله در آمدند و به خاندان و اعقابش خالصانه ارادت ورزیدند. (فرشته، ۱۳۰۱ق.، فرزام، ۱۳۵۱)

سلاطین دکن: پس از اضمحلال سلسله بهمنی در اواخر سده نهم و اوایل سده ده، سه پادشاهی مستقل شیعی در دکن به جای بهمنیان سر بر افراشتند. در دربارهای شیعی عادل شاهی و نظام شاهی و قطب شاهی که ادامه سیر تکاملی بهمنیان را در گرایش به تشیع طی می نمودند، ایرانیان زیادی حضور داشتند. هر سه آنها تشیع را به عنوان مذهب رسمی برگزیدند. بسیاری از ایرانیان نقش مستقیم در گسترش اسلام و تشیع در شبه قاره هند ایفا نمودند. در این دربارها هم فارسی زبان رسمی بوده است. بسیاری از آن عالمان با به عهده گرفتن نقشهای مهم سیاسی اسباب تثبیت و قوام اسلام و تشیع را در سلاطین دکن فراهم آوردند، هم چنین حکما و اطبا و شعرای ایرانی و شیعی بسیاری، شأن و رتبه تشیع را در آن دیار افزودند، هر چند مستقیماً به ترویج تشیع نپرداختند.

تاریخ این سلسله ها نیز غالباً زبان فارسی نگاشته شده، از جمله: بساتین السلاطین در تاریخ عادل شاهیان، تاریخ قطب شاهی، حدیقه السلاطین قطب شاهی، گلزار آصفیه، گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته، سوانح دکن و....

۳-۳ حمایت صفویان از تشیع

شیعیان به عنوان یک گروه اقلیت همواره تحت فشار و آزار حکومتها و یا گروههای متعصب بوده اند و از این رو کاروان خویش را با تقیه به سلامت از مسیر تنگ تعصبات تاریخ می گذرانیده اند. به همین دلیل همواره برپایی حکومتهای شیعی برای شیعیان بسیار مغتنم و حایز اهمیت بوده است. از آنجا که سیاست کلی سلسله صفویه، نشر و گسترش و حمایت از تشیع بوده است، آثار این رویکرد بر گسترش تشیع در هند بسیار مؤثر بوده است. به این منظور بجاست تا پیش از هر چیز نگاهی افکنیم به روابط این دودمان با سلاطین و حکومتهای شیعی در هند.

۳-۳-۱ روابط صفویان با تیموریان

۱. شاه اسماعیل صفوی: اندکی پس از قدرت گرفتن شاه اسماعیل صفوی (۹۰۵-۹۳۰) در ایران، بابر (۹۳۲-۹۳۷) در سال ۸۹۹ق و ارث «فرغانه» شد. (بابر، ۱۳۰۸ق.) فرغانه در آن زمان جزئی از خراسان بود. او کوشید تا سال ۹۱۰ سمرقند را تصرف کند که شکستهای مکرر، او را به فکر فتح کابل انداخت. اما «شیبانی خان» اوزبک از نوادگان چنگیز آنجا را تصرف کرد و قدرت فزاینده او، شاه اسماعیل را هوشیار کرد. (رضوی، ۱۳۷۶)

از طرفی اوایل سال ۹۱۵ق. جنگ میان شاه اسماعیل و شیبانی خان اوزبک آغاز شد و شاه اسماعیل او را شکست داد و «خانزاده» خواهر بابر را که قبلاً اسیر شده بود، نزد بابر فرستاد و از او خواست تا با حمایت نظامی شاه اسماعیل، سرزمین اجدادش را باز پس گیرد. گویا همین امر بنیاد دوستی بابر و شاه اسماعیل را چنان گذاشت که با وجود حوادث بعدی، تا روزی که شاه اسماعیل زنده بود، بابر با سرسلسله صفوی مناسبات دوستانه

داشت. (ویلیام ارسکین، ۱۹۶۲م) در واقع کمک به بابر، سعی در مقابله با تهاجم اوزبکان بود و داشتن دوستی مثل او برای جلوگیری اوزبکان که رقیب و دشمن صفویان بودند، بسیار مؤثر بوده است. (ولایتی، ۱۳۷۵)

بابر توانست با حمایت شاه اسماعیل، بخارا و سمرقند را تسخیر کند و در سال ۹۳۲ق. سلسله گورکانیان هند را بنیاد نهد. (دوگلات، ۱۳۸۳) حکومت های شیعی دکن نیز کمی پیش از این در جنوب، پس از بهمنیان (۷۴۸-۹۳۲) در سالهای آغازین قرن دهم هجری پا به عرصه ظهور گذاشته بودند.

۲. شاه طهماسب صفوی: فرزندبابر، همایون (۹۳۷-۹۶۳) پس از جلوس بر تخت، به ایرانیان توجه ویژه داشت. پس از مرگ شاه اسماعیل و بابر، این دوستی موروثی شد چنان که وقتی همایون در سال ۹۴۷ از شر شاه سوری شکست خورد و ره فرار پیش گرفت، رو سوی خراسان کرد. او در سال ۹۵۰ پس از ورود به خراسان با استقبال سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهماسب به مشهد رفت. بعد از جشنهای متعدد و احترام و اکرام و تکلیف مذهب شیعه، همایون این تعهد را قبول کرد و به این ترتیب ده هزار سوار قزلباش همراه همایون شد و با زیارت دوباره در مشهد، راه هندوستان و تسخیر آنجا را پیش گرفت. همایون با پشتیبانی شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴)، سلطنت را باز پس گرفت. شیعیانی که همایون را در لشکر کشیها کمک کردند، همراه وی به هند مهاجرت نمودند. (بدایونی، ۱۸۶۸م)

گرچه همایون بر سر عهد نماند و تشیع را مذهب رسمی نکرد- برای حفظ حکومت نوپیداش، سرزدن چنین امری از او چندان هم دور از ذهن نبود- اما با این اقدام از سوی صفویان، تشیع در شبه قاره از موقعیت و حمایت ویژه ای برخوردار گردید.

هر چند بابر و همایون سنیانی پاک اعتقاد باقی ماندند (احمد، ۱۳۶۷) اما چندان هم به تشیع بی توجه نبودند، حضور شیعیان در دربارهای آنها، این را نشان می دهد. از جمله بیرم خان که همراه همیشگی و یار همایون بود (بدایونی، ۱۸۶۸م) شاید بتوان دلیل مهم آزادی نسبی تشیع در هند را در همین روابط صمیمانه پادشاهان صفوی و سلسله تیموری جستجو کرد. چنانکه در میان کتب تاریخی آن عصر، کمتر منبعی است که به آمد و رفت ایلچیان دو دربار و روابط دیپلماتیک فعال اشاره نکرده باشد. (قندهاری، ۱۹۶۲م، اسکندر بیک منشی، ۱۳۳۴) پس از مرگ همایون در زمان اکبر شاه نیز این رابطه که نظام الدین هروی (۱۲۹۰ق.) آن را رابطه اتحاد و وداد می خواند ادامه یافت. هر چند، چندی بعد اکبرشاه قندهار را تصرف کرد.

۳. شاه عباس صفوی: شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸) در سال ۹۹۶ در حالی که اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴) با اقتدار تمام ۳۳ سال از سلطنتش را پشت سر می گذاشت، بر تخت ایران نشست. تهدید اوزبک ها محرکی قوی برای داشتن روابطی مسالمت آمیز با تیموریان هند بود. از آنجا که اوزبکان سعی می کردند از موضع ضد شیعی با تیموریان بر علیه ایران متحد شوند، شاه عباس تمام تلاش خویش را برای بازیابی پیوند دوستی با سلطان گورکانی به کار بست. هر چند قندهار عامل اختلاف ایران و هند بود اما اواز فتح قندهار اعلام نارضایتی نمود. (ولایتی، ۱۳۷۴)

پس از وفات اکبر در سال ۱۰۱۴ و بر تخت نشستن جهانگیر، در سال ۱۰۱۸ شاه عباس به منظور عرض تسلیم و تهنیت ایلچی فرستاد. (بیک منشی، ۱۳۳۴) این به معنای حفظ اتحاد و ادامه حمایت ایران از هند بوده است. فرستادن نماینده در این گونه مناسبات از بعد دیپلماسی بسیار حایز اهمیت بوده است. شاه عباس روابط دوستانه خویش را با جهانگیر (۱۰۱۵-۱۰۳۶) حفظ نمود، ضمن آن که در سال ۱۰۳۱ قندهار را تسخیر کرد. از آنجا که جهانگیر کاملاً ضعف موقعیت خود را درک می کرد، به خصوص که پس از فتح بغداد اعتبار دربار صفوی به مراتب افزایش پیدا کرده بود و از طرفی گورکانیان در مرزهای خود بسیار آسیب پذیر گشته بودند، باز روابط مسالمت آمیز برقرار گردید. (ولایتی، ۱۳۷۴)

شاید به همین دلیل بود که در زمان جهانگیر، اگر چه در مساجد دکن، شیعیان به نام شاه عباس خطبه می خواندند و او را خلیفه و شاه بزرگ اسلامی وقت می دانستند و این موضوع موجب رنجش جهانگیر و سایر مسلمانان هند شده بود، اما جهانگیر به اقدامی علنی برای حمله به دکن دست نزد. (یکتایی، ۱۳۵۳)

این رویه در دوران شاه جهان (۱۰۳۶-۱۰۷۶) فرزند جهانگیر نیز ادامه یافت، چرا که نبردهای سالهای آخر سلطنت جهانگیر بر سر جانشینی او ضعف این سلسله را بیشتر نموده بود. به همین دلیل شاه جهان پس از غلبه بر رقیبان به شدت به روابط مسالمت آمیز با شاه عباس نیازمند بود و به این امر اذعان می نمود و بقای خویش را در حمایت شاه عباس می دید و در حفظ اتحاد با او می کوشید، در این دوره شاهزادگان تیموری برای رفعت نسل، با دختران صفوی ازدواج می کردند، نظیر ازدواج شاهزاده مرادبخش با دختر شاهنوازخان صفوی. (کنبو، ۱۹۶۰م) شاه عباس نیز با به سلطنت رسیدن او، پیک تهنیت خویش را روانه هند کرد، اما پس از بازگشت پیک در سال ۱۰۳۹ شاه عباس از دنیا رفته بود.

۴. شاه صفی: می توان گفت دوران شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) که پر بود از آشوبهای داخلی وستم او بر خاندان صفوی یعنی کشتار تمام شاهزاده ها و خویشاوندان و اتحاد دشمنان خارجی بر علیه او، آغاز ضعف صفویان و در نتیجه کاهش تأثیر گذاری آنان در خارج از مرزهای ایران و در سرزمین هند بود. از طرفی دوران انحطاط صفویان هم زمان شد با روزگار قوت گرفتن شاه جهان پادشاه دهلی به طوری که یک بار دیگر قندهار، عامل اختلاف ایران و دهلی توسط نیروهای مغول در سال ۱۰۴۷ق. اشغال گردید. این ضربه ای سنگین برای سلسله صفوی محسوب می شد. (جعفریان، ۱۳۷۸) به نسبت ضعف صفویان و قوت شاه جهان، سیاست مخاصمه از سوی شاه تیموری بر علیه حکومت های شیعی دکن نیز تقویت گردید. به طوری که احمد نگر مقر نظام شاهیان در دوره شاه جهان در سال ۱۰۰۳ق. به خاک تیموریان پیوست شد.

۵. شاه عباس دوم: شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) در سال ۱۰۵۲ چهار روز پس از مرگ پدر در حالی که کودکی ده ساله بود بر تخت نشست. پس از ثبات او در مسایل داخلی، به نظر می آید دیگر رابطه حسنه ای بین او و سلطان هند برقرار نبود، به ویژه که مغولان هم چنان در قندهار حضور داشتند و حتی در ۱۰۵۶ تا بلخ پیش آمده بودند. شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۷ مغولان را از قندهار بیرون راند. شاه عباس در جریان اختلافات شاهزادگان تیموری بر سر جانشینی، از داراشکوه حمایت می کرد، اما با غلبه اورنگ زیب بر اریکه سلطنت، سفیری جهت شادباش در سال ۱۰۷۰ به هند گسیل کرد. سفیر هند نیز در سال ۱۰۷۴ به ایران آمد و اگر چه ابتدا از سوی شاه عباس استقبال شد اما به تدریج با تغییر رویه او مواجه گردید و سرانجام با نامه تند شاه عباس که اورنگ زیب را تهدید به حمله کرده بود، روانه دربار گورکانی شد. خشم مغولان برانگیخته شد و به تجهیز مرزهای خود با ایران پرداختند که شاه عباس سال بعد از دنیا رفت و این وضعیت خاتمه یافت. هنوز در این عصر روابط صفویان با حکام دکن برقرار بود و سفیرانی بین آنها ردوبدل می شد. جعفریان (۱۳۷۸) می گوید که این دوره، روابط صمیمی و بیشتر فرهنگی بوده است.

۶. شاه سلیمان و سلطان حسین: در زمان شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) و سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) آخرین پادشاهان صفوی، از آنجا که اورنگ زیب امپراطور هند بود و پیش از این حکومت های شیعه نشین جنوب هند را بر انداخته بود و از سویی صفویان نیز روزهای پایانی عمر خویش را می گذرانیدند، چندان اتفاق تأثیر گذاری برای شیعیان در هند نیفتاد و می توان گفت علم برافراشته قدرت شیعیان فرود آمده بود. تنها اتفاق شایان ذکر پناهنده شدن محمد اکبر فرزند اورنگ زیب به ایران در سال ۱۰۸۷ است که همچون همایون شاه جدش، خواهان کمک از سوی شاه سلیمان گردید اما با پاسخ سلیمان مبنی بر این که مخالفت پسر با پدر شرعا و عرفا پسندیده نیست مواجه گشته، نا امید شد. او سپس اجازه زیارت آستان قدس رضوی گرفت و در همان جا از دنیا رفت. (بایوردی، ۱۳۴۹)

۳-۲- روابط صفویان با حکومت های شیعی مستقل در دکن

هرچند پیش از آنکه شاه اسماعیل، شیعه را مذهب رسمی در ایران اعلام کند، در شاه نشین دکن از اواسط قرن نهم، گروه‌های مقتدر شیعه وجود داشتند مثل نواده های شاه نعمت الله ولی و نیز عده ای از علمای شیعه به آنجا مهاجرت کرده بودند (شیمل، ۱۳۸۶) اما حمایت صفویان از سلاطین شیعه نه تنها چشم طمع سلاطین گورکانی را از ایالات شیعی جنوب برای مدتی برداشت، بلکه اسباب گسترش تشیع و مراودات مذهبی را بین این ایالات و ایران فراهم کرد. با اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی از سوی سلسله صفوی، بعضی ایالات دکن به رسمی کردن تشیع اقدام نمودند، عادل شاهیان در سال ۹۰۸ پس از پی بردن به رسمیت تشیع در ایران توسط شاه اسماعیل، در رسمی کردن این مذهب در بیجاپور تردید نکردند. (فرشته، ۱۳۰۱ق) و نظام شاهیان به واسطه مبلغ برجسته ایران، شاه طاهر که روابط خود را با ایران نیز حفظ کرده بود، به مذهب شیعه در آمدند. (اسلام، ۱۳۷۳)

در حکومت‌های مستقل جنوبی که خطبه به نام شاه ایران خوانده می شد، علمای شیعه و عمال شیعی ایرانی بسان موطن خویش می زیستند و به نشر دین یا کار مملکت داری مشغول بودند. حکومت‌های دکن نیز برای کسب حمایت و پشتیبانی سیاسی علیه تجاوز امپراطوری دهلی، به استحکام روابط دیپلماتیک با ایران نیاز داشتند. در عهد شاه جهان، سلاطین دکن برای منصرف کردن او از تعرض به آنان نزد شاه عباس استغاثه نمودند و شاه عباس طی نامه ای سفارش آنها را کرده و شاه جهان ترک مخاصمت ایشان نمود. (بیک منشی، ۱۳۳۴) هرچند با قوت گرفتن او، اوضاع چنین نماند.

حمایت و پشتیبانی از تشیع در دکن از سوی شاهان صفوی نیز دنبال می شد. شاه اسماعیل صفوی چون شنید که برهان شاه به همت شاه طاهر، محبت اهل بیت اختیار کرده، آقا سلمان طهرانی مشتهر به مهتر جمال را جهت مبارک باد به احمد نگر فرستاد. (فرشته، ۱۳۰۱ق). و باز در تاریخ عالم آرای عباسی نام‌های ایلچیان ایرانی بسیاری که به سوی دربارهای شیعه عادل شاه و قطب شاه و نظام شاه گسیل شدند، مثبت است. (بیک منشی، ۱۳۳۴) شاهان صفوی در روابط دیپلماتیک خویش با شاهان دیگر ممالک هند، از تشیع و شعایر شیعی حمایت کرده و این احتمال می رود که تشیع را تبلیغ می کرده اند، از این رو بعضی از این ممالک سنی به فرستادگان آنها بی اعتنایی می کردند. (طباطبا، ۱۹۳۶م)

ارتباط با صفویان علاوه بر نمودهای سیاسی، سبب رد و بدل شدن عقاید و انتقال مراسم مذهبی نیز می گردید. در میان تمام شهرهای شیعه نشین دکن، محرم یک مراسم مذهبی سالیانه بود. نفوذ این آیین را می توان در صنایع دستی هند در آن دوره نیز مشاهده نمود. در آن روزگار علمها، بناها و عناصر سمبلیک شیعی زیادی توسط هنرمندان ماهر ساخته شدند. (Safrani, 1991)

۳-۴ ظهور حکومت‌های شیعی در هند

یکی از نمودهای قدرت و گسترش مذاهب در هر سرزمینی ظهور حکومت‌هایی است که آن مذاهب را به عنوان مذهب رسمی برمی گزینند. به ویژه اگر این حکومت‌ها از زمینه‌هایی مردمی برخاسته باشند. بطوری که با وجود زمینه‌های پذیرش مذهب در یک ملت، اگر حکومتی به ترویج مذهبی بپردازد، می تواند امکانات و حمایت‌های گسترده ای را در جهت گسترش و تحکیم آن به کار گیرد. بنا براین یکی از عوامل گسترش مذاهب، می تواند گسترش حکومت‌های مروج آن مذاهب باشد. تشیع نیز از این قاعده مستثنی نبوده و یکی از عوامل گسترش آن در هند را باید در وجود حکومت‌هایی شیعی و یا باگرایش شیعی دانست که از قرن نهم به بعد در هند ظهور کردند.

از آنجا که بسیار می شد که مذهب عامل پیوستگیها و یا از هم گسیختگیهای جوامع باشد حکومت‌ها برای بقای خود هم که شده، سعی می نمودند مذهبی را گسترش و ترویج دهند. چنانکه صفویان نیز چنین کردند و جدای از اعتقاد شان به تشیع، برای افزایش قدرت هم که شده در ترویج و گسترش و حمایت از تشیع در بیرون مرزهای ایران به ویژه هند می پرداختند. و حکومت‌های شیعه دکن نیز علاوه بر وجود اعتقادی که می توان در سردمداران آنها دید، برای حفظ و بقای خود هم که شده به ترویج این مذهب پرداخته تا حمایت پادشاه قدرتمند

ایران را نیز به دست آورده و بتوانند حکومت‌های خود را که خاری در چشم امپراطوران دهلی بود، از دست اندازیه‌های سلاطین گورکانی مصون نگه دارند.

برگزاری شعائر اسلامی و شیعی آثار وجود این حکومتها بود. برگزاری مراسم عاشورا در دوره قطب شاهیان که هنوز هم در هند برقرار است و حتی در میان غیر مسلمانان نیز رسوخ یافته، از این دست است. (خانزمان خان، ۱۳۷۷) حمایت این حکومتها از زبان فارسی به عنوان زبان مذهبی، عاملی دیگر در جهت گسترش اسلام و تشیع بود. دعوت از شاعران پارسی زبان چون حافظ گویای توجه آنها به زبان فارسی است. (فرشته، ۱۳۰۱)

۱. بهمنیها: حکومت بهمنی (۷۴۸-۹۳۲) ابتدا با حفظ تسنن اما با عقیده تفضیلی^۲ کار خویش را آغاز کرد، و بنیاد تشیع در سرزمین جنوبی هند، یعنی دکن را گذارد، تا اینکه احمد شاه ولی بهمنی (۸۲۵-۸۳۹) در سال ۸۳۳ به واسطه شاه نعمت الله ولی به آیین تشیع در آمد. (فرشته، ۱۳۰۱ ق.) همین امر خود گویای بستر مناسب برای ظهور تشیع و شعائر و احکام آن در پایان عهد بهمنی بود. پس از بهمنیها در قلمرو حکومتی آنها سه فرمانروایی شیعی یعنی؛ عادل شاهیان (۸۷۶-۱۰۹۶)، قطب شاهیان (۹۱۸-۱۰۹۸) و نظام شاهیان (۸۹۵-۱۰۰۳) به جای بهمنیها (۷۴۸-۹۳۲) به قدرت رسیدند.

پیش از حکومت‌های شیعی دکن، ارتش پادشاهی بهمنیها را دو دسته تشکیل می دادند؛ یک دسته بطور عمده شیعه و از ایرانیها و ترکها و مغولهایی بودند که از آسیای مرکزی گرد آمده بودند و دسته دیگر سنی مذهبان جنوب هند و مزدوران حبشی. دسته اول با نام « غریبه ها » خوانده می شدند. هر چند همه غریبه ها شیعه نبودند اما آنقدر تعدادشان زیاد بود که داغ ارتداد بر همه آنها بزنند. (هالیستر، ۱۳۷۳) و البته همان ها چنان در عهد احمد شاه ولی، حسن خدمت نشان دادند که شاه آنها را بر دکنیها مقدم داشت، سراسر این دوره پر است از رقابت بین شیعه و سنی که حاکی از تعدد و قدرت شیعیان است. احمد شاه با حمایت شیعیان به ویژه خلف حسن بصری که تاجری شیعه بود، به حکومت رسید. با تشیع احمد شاه موجی از شیعیان همراه دودمان شاه نعمت الله ولی به هند آمدند. اینها مهاجران معمولی نبودند و حضور آنها چنان مهم بود که پادشاه شخصا به استقبال نوه شاه نعمت الله، یعنی میر نورالله رفت. و در محلی که به دیدار وی نایل شد مسجد و دهکده ای بنا کرد به نام نعمت آباد. (فرشته، ۱۳۰۱ ق.) حضور این خاندان و توجه ویژه پادشاه به آنان، عامل مهمی در گسترش تشیع در دکن بود.

تمام این زمینه ها اسباب رسوخ تشیع در فرهنگ بومی هند را فراهم آورد، به طوری که در کمتر از صد سال، اولین حکومت شیعی دکن یعنی عادل شاهیان پا به عرصه ظهور نهاد. هر چند مؤسس این سلسله خارجی بود، اما از ثباتی که پس از ترویج این مذهب در بیجاپور برقرار بوده است، می توان دانست که تشیع با فرهنگ بومی دکنیان در تضاد نبوده است.

۲. عادل شاهیان: یوسف عادل شاه (۸۹۵-۹۱۶) بنیانگذار پادشاهی بیجاپور، با تبعیت از سلسله صفوی در دادن صبغه شیعی به آیین و مراسم عبادی عمومی در قلمرو خود اقدام نمود. پس از او پسرش اسماعیل (۹۱۶-۹۴۱) تشیع را در نظام اداری مستحکم نمود و حتی نام شاه صفوی در خطبه جمعه خوانده می شد. (طباطبا، ۱۹۳۶ م)

می توان گفت عادلشاهیان بر شالوده ای که بهمنیها بنیاد کرده بودند، سنگ بنای سلسله خویش را نهادند و از زمینه هایی که آنها فراهم کرده بودند برای رواج تشیع استفاده نمودند. چنان که مؤسس این سلسله به حمایت شیعیان مدارج قدرت را پیمود. محمود گاوآن حامی یوسف عادلشاه مؤسس این سلسله بود. (Sherwani, ۱۹۷۳) تساهل و تسامح مذهبی یوسف با اهل سنت از بسیاری از تنشها جلوگیری کرد و به او این مجال را داد تا تشیع را تحکیم سازد. بعدها حمایت غریبه ها از اسماعیل فرزند او، ضامن حفظ و بقای او شد تا از

برتری علی (ع) و سایر ائمه بر خلفای سه گانه^۲

شر دسیسه های کمال خان نایب السلطنه در امان بماند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، هالیستر، ۱۳۷۳) گر چه در این خاندان افت و خیز مذهبی دیده شد، اما تشیع چنان قدرت گرفته بود که به سنی مذهب چندان مجال اقتدار نمی داد و باز تشیع به این خاندان بازمی گشت. بطوری که سیاستهای ابراهیم دوم که سنی مذهب بود و بر مذهب پدرش اسماعیل شوریده بود، باز توسط علی، فرزند خود او منسوخ شد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، زبیری، بی تا)

۳. نظام شاهیان: برهان اول (۹۶۱-۹۱۵) دومین فرمانروای احمدنکر به واسطه وزیر پرهیزگارش شاه طاهر همدانی به مذهب تشیع در آمد و آن را مذهب رسمی نظام شاهیان قرار داد. با پذیرش این مذهب، جمع بسیاری از علمای شیعه به واسطه شاه طاهر به احمدنکر دعوت شدند تا تشیع در احمدنکر تقویت و گسترش یابد. به این ترتیب در این پادشاهی علما و سادات حرمت یافتند. عالمان شیعی به تألیف و تصنیف آثار علمی پرداختند و شعرشیعی رواج پیدا کرد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، طباطبا، ۱۹۳۶م)

۴. قطب شاهیان: سلطان قلی قطبشاه (۹۵۰-۹۱۸) سلسله قطب شاهیان (۹۱۸-۱۰۹۸) را در گلکنده و سپس حیدر آباد، به عنوان یک حکومت شیعی پایه گذاری کرد، که در آن خطبه به نام ائمه دوازده گانه شیعه خوانده می شد. حیدر آباد به واسطه قطب شاهیان تا مدتها مرکز تشیع بوده است. میر محمد مؤمن استر آبادی نقش به سزایی در این حکومت و ترویج تشیع داشت.

سلطان قلی قطبشاه که اصالتا ایرانی و از تبار قره قویونلوها بود، به شاه بهمنی خدمت می کرد. با ضعف بهمنیها و فتوحاتی که به دست آورد در سال ۹۱۸ق. اعلام استقلال نموده و خطبه به نام دوازده امام خواند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، خازمان خان، ۱۳۷۷) در سراسر دوران حکومت این خاندان، تشیع مذهب رسمی بود و سطح روابط این حکومت با شاهان صفوی از همه بالاتر بوده و به خاطر معادن الماس صاحب ثروت زیادی بودند. (هالیستر، ۱۳۷۳) حضور شیعیان قابل در این ایالت، توسعه تشیع و شعایر شیعی را به همراه داشت. بناها به خاطر وجود شعارهای شیعی بر کتیبه ها و معماری معماران شیعه، رنگ شیعی داشت. و تأسیس عاشورخانه ها برای مراسم عزاداری امام حسین (ع) از اقدامات این سلسله است. (صاعدی، ۱۹۶۱م) همچنین زبان فارسی از سوی این سلسله بسیار مورد توجه قرار گرفت. مکاتبات رسمی همه به زبان فارسی بوده اند. مکاتبات سلطان عبدالله قطبشاه که به کوشش احمد علامه به صورت مدون به چاپ رسیده است، همه به زبان فارسی بوده است. (فلسفی، ۱۳۸۶)

۵. حکومت چک در کشمیر: ظهور حکومتهای شیعی به این سه ختم نمی شود. در کشمیر هم با حضور سلسله چک (۹۶۸-۹۹۶) حکومتی شیعی بنا شد. تشیع در کشمیر در سده هشتم به واسطه سید علی همدانی پایه گذاری شد. (صوفی، ۱۹۴۹م) بعدها در عصر سلطان زین العابدین (۸۲۳-۸۷۵) سلسله چکها از درستان به هند آمدند و به خاطر سیاست او قدرت یافتند، این سلسله توسط میر شمس الدین عراقی به تشیع گرایید. (فرشته، ۱۳۰۱ق) و در جریان کشمکشهای قدرت در سال ۹۶۸ق. به فرمانروایی کشمیر رسیدند. (لاهوری، ۱۳۸۵) آنها خطبه به نام ائمه دوازده گانه خواندند. هرچند حکومتشان به زودی به وسیله اکبرشاه گورکانی برچیده شد، اما نقش تشیعی که علمای شیعه در هند زدند، گر چه دولت شیعه چک زمان اندکی برای تحکیم آن داشت، اما چنان استوار ماند که تا کنون از چهره کشمیر زوده نگشته است.

بعدها باز هم حکومتهای شیعی سر بر آوردند، از جمله حکومت شیعی اوده در شهر لکهنو که پیوند بین امپراطوری مغول و تشیع امروزی در هند است. علمای شیعه بومی هند در این حکومت ظهور کردند از جمله میر دلدار علی معروف به غفران مآب که در ترویج تشیع در هند سهم به سزایی داشت. (صدر الافاضل، ۱۳۷۴)

نتیجه گیری

این مقاله با تکیه بر اشتراکات فرهنگی، نژادی و زبانی ایران و شبه قاره هند به روایت میراث مشترکی پرداخت که امروزه آن منطقه به کمتر از آن بهره دارد. اما هرگز نمی توان این اشتراکات را نادیده گرفت و آن

میراث ماندگار را کم دید. بنابراین این سرزمین های برادر باز می توانند با تکیه بر این اشتراکات ماندگار که هنوز خودنمایی می کند میراث از دست رفته را احیا نموده و در جهت ترویج آن بکوشند. به نظر می آید ایران اسلامی-شیعی بتواند نقش به سزایی در این زمینه داشته باشد و سرمشق گرفته از عالمان شیعه در هند که هر یک مدارس، دانشگاه و کتابخانه هایی احداث کردند و به فرهنگ اسلامی و شیعی در سرزمین برادر غنا بخشیدند، امروزه نیز احداث دانشگاهی با رشته های تخصصی که در همین مسیر گام بردارد، قدم بلندی خواهد بود در جهت احیا و اغنای فرهنگ اسلامی شیعی در جامعه بزرگ هند و پاکستان که هنوز هم پس از ایران، دارای دومین جمعیت شیعی جهان اسلام هستند.

مراجع

- آرنولد، سر توماس، (۱۳۵۸). تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی، دانشگاه تهران
- ابن بطوطه، (۱۳۴۸). سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ابن اثیر، (۱۹۹۵م). الکامل، ابی الفدا عبدالله القاضی، دارلکتب العلمیه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، جلد ۱
- ابن خلدون، (۱۳۶۴). العبر، آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۲
- احمد، عزیز، (۱۳۶۷). تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، نشر کیهان
- ارسکین، ویلیام، (۱۹۶۲م). ایران و بابر، ترجمه ذبیح الله صفا، انتشارات زرین
- اسلام، ریاض، (۱۳۷۳). تاریخ روابط ایران و هند، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، امیرکبیر، تهران
- ارشاد، فرهنگ، (۱۳۶۵). مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- اصفهانی، ابوالفرج، (۱۹۶۵م). مقاتل الطالبین، چاپ دوم، نجف
- اصغر، آفتاب، (۱۳۶۴). تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور، پاکستان
- امیری، کیومرث، (۱۳۷۶). زبان و ادب فارسی در هند، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی
- انوشه، حسن، (۱۳۸۰). دانشنامه ادب فارسی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- بایبوردی، حسین، (۱۳۴۹). تاریخ پناهندگان ایران، انتشارات وحید، تهران
- بدایونی، عبدالقادر، (۱۸۶۸م). منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، نشر کلکته، جلد اول
- ، (۱۳۸۰). -----، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، جلد دوم
- برنی، ضیاءالدین، (۱۸۶۲م). تاریخ فیروزشاهی، چاپ سنگی، بنگال هند
- بی نا، (۱۳۱۸). مجمل التواریخ و القصص، ملک الشعراء بهار، نشر کلاله خاور
- بی نا، (۱۳۳۱). ایران و هند، نشریه یکم انجمن روابط فرهنگی ایران و هند، چاپ سربی تهران
- پروفیسور هانه، ماساشی، (۱۳۸۲). مقاله «اهمیت پژوهشهای مربوط به مهاجرت ایرانیان به هند»، ترجمه منصور صفت گل، مجله ماه، تاریخ و جغرافیا، شماره ۷۰-۷۱-۵۷-۵۸
- تاپار، رومیلا، (۱۳۸۷). تاریخ هند، ترجمه همایون صنعتی زاده، نشر ادیان، جلد ۱
- تاراجند، (۱۳۷۴). تأثیر اسلام در فرهنگ هند، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، نشر پاژنگ، تهران
- تفهیمی، ساجدالله، (۱۳۷۲). مقاله «عوامل مهاجرت ایرانیان به شبه قاره»، مجموعه سخنرانیهای نخستین پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۰). دین و سیاست در دوره صفوی، نشر انصاریان
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۱). جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه، نشر انصاریان
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۲). علل برافتادن صفویان، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۸). تاریخ ایران اسلامی، کانون اندیشه جوان، ج ۴
- جلالی نائینی، سید محمد رضا، (۱۳۷۵). هند در یک نگاه، نشر شیرازه

- حداد عادل، غلام علی، (۱۳۷۹). دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دایره المعارف اسلامی، تهران، جلد ۵
حسینی، خورشاه بن قباد، (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه، محمد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران
حکمت، علی اصغر، (۱۳۳۷). سرزمین هند، دانشگاه تهران، تهران
خانزمان خان، (۱۳۷۷). تاریخ آصفجاهیان، محمد مهدی توسلی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد
خواندمیر، (۱۳۶۲). حبیب السیر، نشر کتاب فروشی خیام
دریایی، تورج، (۱۳۸۳). شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، نشر ققنوس، تهران
دوغلان، میرزاحمدحیدر، (۱۳۸۳). تاریخ رشیدی، تصحیح عباسقلی غفاری فرد، میراث مکتوب
رای، سوکوما، (۱۳۸۳). همایون در ایران، ترجمه کیوان فروزنده، نشر آرون
رضوی، عباس اطهر، (۱۳۷۶). شیعه در هند، واحد ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، قم
رضوی، سید اطهر عباس، (۱۳۸۰). تاریخ تصوف در هند، ترجمه منصور معتمدی، نشر دانشگاهی، تهران
زبیری، میرزا ابراهیم، بی تا، بساتین السلاطین (تاریخ بیجاپور) چاپ سنگی، حیدرآباد هند
سدارنگانی، هرامل، (۱۳۵۵). پارسی گویان هند و سند، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران
سراج، منہاج، (۱۳۶۳). طبقات ناصری، عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب
سرهندی، یحیی بن احمد، (۱۳۸۲). تاریخ مبارکشاهی، محمد هدایت حسین، نشر اساطیر، تهران
سلیمی، مینو، (۱۳۷۲). روابط فرهنگی ایران و هند، انتشارات وزارت امور خارجه
شیمل، آنه ماری، (۱۳۸۶). درقلمرو خانان مغول، ترجمه فرامرزجد سمیعی، امیرکبیر، تهران
صاعدی شیرازی، میرزا نظام الدین، (۱۹۶۱م). حدیقه السلاطین قطب شاهی، سید علی اصغر بلگرامی، حیدرآباد دکن
صدراافاضل، سید مرتضی، (۱۳۷۴). مطلع انوار، ترجمه محمد هاشم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد
ضابط، حیدر رضا، بی تا، مقاله «ادیان و مکاتب، تشیع در شبه قاره هند»، اندیشه حوزه، سال ۳، شماره چهارم، ص ۸۲-۱۰۲
- طاهری، محمود، (۱۳۸۰). سفرهای دریایی مسلمین در اقیانوس هند، به نشر آستان قدس رضوی، مشهد
طباطبایا، سید علی، (۱۹۳۶م). برهان مآثر، چاپ سربی، دهلی
علامه فلسفی، احمد، (۱۳۸۶). مکاتبات سلطان عبدالله قطب شاه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران
فخری، سلطان محمد، (۱۹۶۸م). تذکره روضه السلاطین و جواهر العجایب، سید حسام الدین راشدی، حیدرآباد
فرزام، حمید، (۱۳۵۱). روابط معنوی شاه نعمت الله ولی با سلاطین، نشر انجمن کتابخانه های عمومی اصفهان
قندهاری، حاجی محمد عارف، (۱۹۶۲م). تاریخ قندهاری (تاریخ اکبری)، ترجمه امتیاز علی تفرشی، رامپور هندوستان
کنبو، محمد صالح، (۱۹۶۰م). عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه، کریم احمدخان، لاهور
کوفی، علی بن حامد، (۱۹۳۹م). چچنامه یا فتحنامه سند، چاپ سنگی، حیدرآباد دکن
لاهوری، عبدالستار، (۱۳۸۵). مجالس جهانگیری، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران
لمب، هارولد، (۱۳۸۷). عروس ایران بانوی امپراطوری مغول، ترجمه علی جواهرکلام، نشر سمیر، تهران
مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶). خدمات متقابل اسلام و ایران، نشر صدرا، چاپ سی و سه
منشی، اسکندر بیک، (۱۳۳۴). تاریخ عالم آرای عباسی، امیرکبیر
میرخواند، (۱۳۸۰). روضه الصفا، جمشید کیانفر، نشر اساطیر، جلد ۵
نهری، جواهر لعل، (۱۳۵۰). کشف هند، ترجمه تفضلی، امیرکبیر
نهری، جواهر لعل، (۱۳۶۱). زندگی من، ترجمه محمود تفضلی، نشر امیر کبیر، چاپ چهارم
ولایتی، علی اکبر، (۱۳۷۴). تاریخ روابط خارجی ایران درعهد شاه عباس اول صفوی، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت
امور خارجه، تهران

-----، -----، (۱۳۷۵). تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران،

هالیستر، جان نورمن، (۱۳۷۳). تشیع در هند، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدونی، نشر دانشگاهی، تهران
هروی، نظام الدین، (۱۲۹۰ق). طبقات اکبری، چاپ سنگی، نول کشور، هند
هندوشاه(فرشته)، محمد بن قاسم، (۱۳۰۱ق). چاپ سنگی، نول کشور، هند
یکتایی، مجید، (۱۳۵۳). نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام، نشر اقبال

G.M.D Sufi, (1949). Kashmir (being a history of Kashmir), the University of Punjab, Lahore, Pakistan

). Roots of north Indian shi'ism in Iran and Iraq, university of ۱۹۸۹J.R.I Cole, (California press

S.K. Sinha, (1968). Medieval history of the Deccan, edited by Abdul waheed khan, Hyderabad

). Golconda and Hyderabad, Marg publications ۱۹۹۱ Safrani, Shahbaz, (

Sherwani, Haroon khan, (1973). History of medieval Deccan, Andhra Pradesh, India

